

## مواجهه انسان با اتفاق / یادداشتی بر نمایش «ساخت آلمان»

حنیف سلطانی

پس دیدن اجرای نمایش یا تئاتر «ساخت آلمان» از گروه تئاتر «درنگ» (از آنجاکه واژه نمایش به‌عنوان جایگزین واژه تئاتر در زبان فارسی برگزیده شده است، از آن استفاده کردم و منظور به نمایش گذاشتن چیزی یا همان Show نیست) می‌توان در یک صحبت و بحث طولانی به مجموع نشانگانی این اثر نمایشی پرداخت و درگیر و دار این بحث‌ها برش‌هایی از نمایش را ستایش یا به آن‌ها انتقاد کرد، اما نکته اصلی و مهم صاحب سخن است که نخست، با چه انتظاری به دیدار این نمایش شتافته است و سپس از آن‌که با چه دیدی دست به تحلیل و نقد اثر می‌زند، چراکه به‌شخصه، نقد فرمالیستی بر این اثر نمایشی را کامل و مؤثر نمی‌دانم و دلایل خود برای این ناکاملی و بی‌اثری بر خواهم شمرد:

نخست: نمایش «ساخت آلمان»، در زمینه مهاجرت و دیاسپورا نوشته، تمرین و به صحنه رفته است. این نمایشنامه به زبان آلمانی نوشته شده، به فارسی ترجمه و به زبان فارسی اجرا شده است، باوجود کمبودهای آشکار و تکرار شونده برای هنرمندان دیاسپورا که به دلیل یادگیری زبان «خارجی» در کشور میزبان به باز هم به صورت خودکار ذهنشان به زبان مادری فکر می‌کند و تنها به زبان کشور میزبان تبدیل به کلمات قابل خواندن می‌شوند. این نمایش باید قادر باشد که تماشاگران غیرفارسی‌زبان را نیز در یک جشنواره غیرفارسی‌زبان در داستان و شیوه روایت خود درگیر و سهیم کند. از نظر عملی و منطقی، این کار ابتدا با نمایش ترجمه‌های آلمانی و انگلیسی (دو زبان غیر اصلی نمایش) انجام شد. نمی‌شود این نکته را نادیده گرفت که چگونه گاهی این ارتباط ترجمه با تماشاگر غیرفارسی‌زبان گاهی توسط حرکات بازیگران در حین اجرای نمایش مختل می‌شود. این شکل غیر عمدی از اجرا به دلیل شرایط، زمان و مکان ایجاد اثر بر آن تحمیل شده و بخشی از آن می‌شود.

دوم: فارغ از آشنایی من با روایات، علایق و انتخاب‌های فکری - هنری کارگردان اثر، با مراجعه به متن نمایشی که روایت تاریخ گونه زندگی سیاسی و تلاش‌های مبارزاتی نمایشنامه‌نویس این اثر نمایشی است، خود یک بستر سیاسی و حتی شاید ایدئولوژیک را پدید می‌آورد که آنگاه باعث اتخاذکردن تصمیماتی فرمالیستی می‌شود که یعنی خود متن در ابتدا با زبان، فرم نگارش، قصه، روایت متنی نمایشنامه و شیوه قصه‌گویی راوی خود از پیش فرمی را به اجرای نمایش تحمیل می‌کند که برای اشتراک‌گذاری قصه با مخاطب و پررنگ کردن پیام‌های نویسنده امری ناگزیر قلمداد می‌شود (کلمات «ایدئولوژیک» و «تحمیل» در معنای منفی آن به کار گرفته نشده‌اند و تنها در توضیح اهداف نویسنده اثر و اشتراک‌گذاری فرم نگارشی آن بر اثر اجرایی است)

سوم: نمایش «ساخت آلمان» گونه‌ای از روایت را برمی‌گزیند که برای تحلیل و نقد اثر، دستکم در اجرایی که من دیدم و می‌توانم در خصوص آن نظر بدهم، نقد محتوا گرا یا متن گرا چاره‌ساز است؛ چراکه با توسل به این شیوه نقد می‌توان نخست به تحلیل اجرای نمایشی نشست که به احتمال قوی مخاطبان دوستدار فرم و اجراهای فرمالیستی را خشنود نخواهد کرد که البته دلایل مهمی برای مخاطب فارسی وجود دارد، به‌خصوص مخاطب فارسی‌زبانی که به دیدار آثار نمایشی در داخل و خارج ایران نشسته است. هرچند که به‌صورت اصولی «فرم» برای آن به نمایشی اضافه می‌شود که بتواند «ارتباط» مؤثرتری با مخاطب خود برقرار کند، حال‌آنکه در متن پیشرو یعنی «ساخت آلمان» متن نمایشی و شیوه روایت در متن نمی‌تواند آن قدرها به فرم‌های آشنا تئاتر ایران وفادار بماند، چراکه قصد روایتی «سیال ذهن» بدون رعایت مرتبت و پیاپی (توالی) زمان را دارد، تا جایی که در بستر روایت یک واقعه حقیقی تاریخی هرگز کروئولوژی (گاه شناسی) روایت را رعایت نمی‌کند که همین امر سبب می‌شود که اثر نمایشی

از «تئاتر مستند» دور شود؛ چراکه در این‌گونه تئاتری وقایع و اتفاقات در یک سیر منطقی و زمانی مرتب‌شده و مطابق با حقایق و قراین به مخاطب انتقال داده می‌شود اما در «ساخت آلمان» نویسنده به‌صورت «تعمدی» این «گاهانی» را دچار اختلال می‌کند و در اصل در حال ایجاد یک فرم روایتی در روایت اثر است، روایتی مغشوش، غیرمنظم با سیالی ذهن که در تاریخ در حال رفت‌و‌برگشت‌های نامنظم است، انتخابی که باعث می‌شود، از طریق این فرم روایت، مخاطب به پریشانی ذهنی و صدمات جسمی در دناک راوی نزدیک شود، جایی که انقلاب فرهنگی پس از انقلاب 1979 ایران با کشته شدن «نجات‌اللهی» استاد دانشگاه پیش‌از این انقلاب آمیخته شود و راوی با یک روایت سیال و گاه مالیخولیایی هدف اصلی متن را با مخاطب به اشتراک بگذارد.

چهار: من بشخصه طرفدار صدور مانیفست یا همان بیانیه از طریق آثار هنری نیستم اما نمی‌توان دیگرانی را که هنر را برای اشتراک‌گذاری بیانیه خود انتخاب می‌کنند را نیز نکوهش کنم، چراکه در اصل آزادی خلل ایجاد می‌کنم و از آزادی بیان نیز دور می‌شود، متن نمایشی «ساخت آلمان» بیانیه رنج‌های انسانی است که ترکش‌های نارنجک در بدنش مانند رنج ترک وطن، رنج برخورد ماشینی و خالی از عاطفه سیستم پزشکی آلمان و حتی رنج آنچه بر مردمی در این سال‌ها رفته است که این نمایش تنها گوشه‌ای از آن را روایت می‌کند و به قولی «روایت می‌کند تا زنده بماند» و تریبون روایت را به نسل‌های بعد می‌سپارد تا آن را بر صحنه با مخاطب فارسی و غیرفارسی به اشتراک بگذارد. همین انتخاب تئاتر برای انتقال بیانیه ذهنی نویسنده، خود یک‌یک انتخاب فرمی است که با انتخاب شیوه خاص «سیالیت ذهن» در روایت اثر و استفاده لاجرم از ترجمه انگلیسی و فارسی همه ناگزیر یک اثر واحد را می‌سازند که نخست از تئاترهای فرمالیستی معمول در فضای تئاتر ایران فاصله می‌گیرد و سپس از قواعد «تئاتر مستند» گریز دارد و می‌خواهد بیانیه سیاسی خود را در قالب یک اثر اثری از یک واقعه حقیقی تاریخی با بیانی غیرمعمول‌تر به مخاطب خود بدهد تا مخاطب بعد از دیدن اثر نه دچار «کاتارسیس» و تزکیه نفس بلکه دچار سؤالات ذهنی متفاوت و اشتراک‌گذاری آن با سایر تماشاگران «ساخت آلمان» شود.

تغییر و تصحیح حرکات بازیگران بر صحنه نمایش نکته‌ای است که انتقال آن خالی از لطف نیست، چراکه در لحظاتی از نمایش به علت هم‌زمانی جای‌گیری بازیگران بر صحنه و پخش ترجمه‌های آلمانی و انگلیسی بر روی دیوار سوم صحنه، تماشاگران بخشی از ترجمه را نمی‌دیدند و با بدن و سایه‌های بازیگران به‌اصطلاح ماسکه یا پوشانده شده بود که باعث ایجاد اختلال در رسیدن روایت از بازیگر به تماشاگر شود.